

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

بهرام رحمانی
۱۴ نومبر ۲۰۱۳

جای بسیاری از روشنفکران و هنرمندان جامعه ما، در مبارزه علیه اعدام خالی است! (بخش اول)

در حالی که اعدام ها در ایران، به طور روزانه ادامه دارد اما متأسفانه فرهنگ عمومی جامعه ما چه در داخل و چه در خارج کشور علیه نفس اعدام نیست. اغلب عکس الممل ها، صرفاً در رابطه با اعدام های سیاسی صورت می گیرد و به اعدام های غیرسیاسی چندان حساسیتی نشان داده نمی شود. اگر بخش آگاه جامعه ما در سطح عمومی و به طور پیگیر و مداوم با نفس همه اعدام ها مخالفت نکند نباید انتظار داشت مردم عادی به این جنایت معترض باشند.

از زمانی که آخوند حسن روحانی به قدرت رسیده است از یک سو، رعب و وحشت گشت ارشاد و نیروی انتظامی علیه زنان و جوانان در خیابان ها، فشار بر رسانه ها، نویسندگان، هنرمندان، دانشگاهیان، کارگران و غیره شدت یافته و از سوی دیگر، اعدام ها نسبت به سال های اخیر بیش از پیش افزایش داشته است. هم چنین بی کاری و تورم و گرانی و فقر نیز دامن اکثریت خانواده های ایرانی را گرفته است.

در چنین شرایطی، حکومت اسلامی به دلیل بحران های فزاینده اش قدرت تأمین نیازهای جامعه را ندارد و اگر هم داشته باشد به وظایف خود به مثابه دولت عمل می کند. اما سران و کارشناسان و تنورپسین های این حکومت، به خوبی آگاهند که نارضایتی در بطن جامعه روزبه روز در حال افزایش است از این رو، حکومت برای جلوگیری از خیزش های احتمالی مردمی و اعتصابات کارگران، سرکوب و سانسور، زندان و شکنجه و اعدام را تشدید کرده است.

در این میان، برخی گرایشات لیبرالی در اپوزیسیون، البته با قدرت رسانه های فارسی زبان دولت های غربی مانند بی بی سی و غیره، این سرکوب ها و اعدام ها را توجیه می کنند و همواره از مردم می خواهند که این وضعیت را تحمل کنند تا دولت آخوند روحانی، زمان و فرصت اعمال سیاست هایش را داشته باشد! انگار روحانی از یک کره دیگری به جامعه ایران «نازل» شده است تا خوشبختی به ارمغان بیاورد؟! وعده های پوچ و سرخرمنی که سی و پنج سال است در جامعه ما بازتولید می شود.

در چنین شرایطی، بخشی از گرایشات انسان دوست و مخالف سانسور و سرکوب اعدام، سازمان ها و احزاب چپ و کمونیست ایرانی در خارج کشور، کج دار و مریز نسبت به این وقایع عکس العمل نشان می دهند. در حالی که گرایشات راست و لیبرال، اعتراضی به تشدید سانسور و سرکوب و اعدام ندارند و امید خود را باز هم همانند دوره ریاست جمهوری محمد خاتمی به سیاست های حسن روحانی دوخته اند. سیاست هائی که در صد روز گذشته، بالا بردن پرچم سفید در دیپلماسی خارجی، به خصوص در مقابل امریکا (شیطان بزرگ!) و تشدید سرکوب و اعدام در داخل

کشور است. اما قرار نیست در کشوری که انسان ها را می کشند و هرگونه روزنه های امید و آزادی را به خشن ترین شکلی نابود می سازند صرفاً اعتراض علیه این همه وحشی گری های حکومت اسلامی، نباید به سازمان ها و احزاب سیاسی، آن هم در خارج کشور محدود گردد. چرا که دفاع از حرمت و موجودیت انسان ها و آزادی هایشان، وظیفه هر فرد انسان دوست به ویژه روشنفکران و هنرمندان جامعه است. این یک انتظار واقعی شهروندان از نویسندگان و هنرمندان و تشکل های دمکراتیک آن هاست که وظایف آگاهانه و داوطلبانه ای در قبال تحولات جامعه دارند. چون که تنها فضای باز و آزاد فرهنگی، ادبی، سیاسی و اجتماعی، به رشد افکار و خلاقیت های انسان، آزادی های فردی و جمعی و کل جامعه منجر می گردد. در حالی که نتیجه سانسور و اختناق، زندان و شکنجه و اعدام به انزوای انسان ها، به ویژه نویسندگان و روزنامه نگاران و هنرمندان و کل جامعه می انجامد. بنابراین، نباید هیچ دیوار چینی در مقابل ادبیات و هنر و سیاست برپا کرد. مهم تر از همه، عموماً اهل قلم و روشنفکرانی که چشم و چراغ و شاخک های تیز و حساس جامعه به حساب می آیند، بی تردید نمی توانند نسبت به حق و حقوق انسان ها، از جمله نسبت به آپارتاید جنسی و سرکوب سیستماتیک زنان، تبعیض و نابرابری، بی حقوقی کودکان و به کشتن آگاهانه انسان ها توسط حکومت اسلامی بی تفاوت بمانند.

به قول دورکیم، در جامعه سنتی هنوز تقسیم کار به شکل جدی و پیچیده به وجود نیامده است. تقسیم کار فقط شامل کارهای پدی نمی گردد، بلکه شامل فکر کردن و اظهار نظر کردن و... نیز می شود. اما در جامعه ما، که دیگر از حالت سنتی خارج شده و با وجود حاکمیت قرون وسطائی، وارد مدرنیته شده است اما هنوز مسأله تقسیم کار، چه عمل کردن، چه فکر کردن، چه اظهار نظر کردن، هنوز به طور جدی وارد جامعه نشده است. این مسأله دلایل مختلف دارد. دلایلی چون سانسور و اختناق دولتی، عدم آگاهی، از خود بیگانگی، سیاست زدگی و... بنابراین، سیاست زدگی به گونه ای با بی عدالتی و سانسور و سرکوب حکومتی عجین شده است.

اما در هر صورت جامعه ما، یک جامعه سیاسی است. به نظرم سیاست تنها ربطی به علاقه ندارد، بلکه در جوامعی که حقوق انسان ها لگدمال می گردد بخش کثیری از شهروندان آن جامعه، برای برون رفت از وضعیت موجود به ناچار به فعالیت سیاسی و اجتماعی و اعتراض روی می آورند. چرا که بسیاری از معضلات و مسایل انسانی که به خصوص با رفتار و کردار و سیاست های حاکمیت گره خورده اند، جواب نگرفته اند.

هم چنین در این میان باید توجه داشت که ما یک نوع سیاست نداریم و سیاست های مختلفی هم چون سیاست های ارتجاع مذهبی، فاشیستی، راسیستی گرفته تا سیاست های ناسیونالیستی، لیبرالی، فمینیستی، سوسیالیستی و کمونیستی در جامعه ما نیز مانند همه جوامع در جریان است. با این تفاوت که سانسور و اختناق شدید حکومتی اسلامی ایران، اجازه نمی دهد این گرایشات در جامعه ایران، علنی و آشکار فعالیت داشته باشند.

این اختناق و سانسور مداوم و بی وقفه حکومت اسلامی، سبب شده است که از خود بیگانگی و سیاست زدگی و سیاست زدائی نیز در جامعه ما به طور نامتعارفی جریان داشته باشند. برای مثال، هنگامی که در جامعه سانسور حاکم است نویسندگان و هنرمندان، نمی تواند حرف دلش را بزند و افکارش را آزادانه روی کاغذ و زبان بیاورد چند راه در مقابلش سبز می شوند: یا ساکت می ماند و به سانسور کردن می گذارد؛ یا علیه آن مبارزه می کند و بهای آن را نیز آگاهانه با زندان و شکنجه و حتا اعدام به جان می خرد؛ یا به ناچار کشورش را ترک می کند و یا به خودسانسوری روی می آورد که بدترین نوع سانسور است.

سیاست زدائی و سیاست زدگی را می توان به دو بخش تقسیم کرد. یعنی فرد کلاً از سیاست جدا شود و تصمیم بگیرد که دیگر هیچ کاری با سیاست ندارد. یا همه چیز و همه مسایل را سیاسی ببیند.

اما وقتی که حکومت سیاست های بیش از حد ارتجاعی و غیرانسانی انجام می دهد، مثلاً در عرصه فیس بوک که یک شبکه عمومی و اجتماعی است و هر کس آن طور که دلش می خواهد و با فکرش سازگار است از آن استفاده می کند؛ هنگامی که انسان ها در ایران اعدام می شوند بلافاصله اغلب مشترکین فیس بوک، علیه اعدام موضع می گیرند حتا کسانی که کار به کار سیاست ندارند. در چنین موقعیتی، همه چیز رنگ و بوی سیاسی به خود می گیرد.

علم سیاست، در مجموع به تحلیل و بررسی جنبه های سیاسی پدیده های اجتماعی می پردازد. یعنی آگاهی و تحلیل سیاسی به انسان کمک می کند تا جهانی را که در آن زندگی می کند هم بهتر بشناسد و هم بتواند به تغییرات کوچک و بزرگی که هر کدام یکی از جنبه های مختلف زندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را تشکیل می دهند، تأثیرگذار باشد. بنابراین، علم سیاست به بررسی جامعه انسانی اهمیت به سزائی می دهد و پیش از هر چیز، جنبه های سیاسی و اجتماعی زندگی جامعه را مطالعه و تدوین و تدقیق می کند. عرصه مطالعات علم سیاست تا بدان حد گسترده است که روابط سیاسی و اجتماعی انسان ها با یکدیگر و حاکمیت را، همواره مورد بررسی قرار می دهد.

در واقع هدف سیاست و هنر، استفاده برابر و انسانی و عادلانه و آگاهانه از امکانات است. از این رو، به نظرم، سیاست برد و باخت نیست، بلکه سازماندهی و برنامه ریزی فرصت هائی است که همگان از امکانات موجود جامعه، به طور یک سان و برابر برخوردار باشند. از این رو، رویکرد اصلی سیاست به انسان و حقوق و آزادی های انسان هاست، نه صرفاً کسب قدرت سیاسی و اعمال قدرت بر جامعه. به باور من، این رشته از آگاهی و دانش اجتماعی، موضع اصلی اش انسان و کرامت انسانی است؛ کارکرد اصول و قواعد حاکم بر روابط میان نیروهای اجتماعی را کشف می کند و چگونگی کارکرد آن ها را نیز در جامعه تبلیغ و ترویج می کند و آموزش می دهد. این علم به عرصه فرهنگی و خلاقیت های انسانی، اهمیت خاصی می دهد و مشوق رشد و گسترش ادبی و فرهنگی و هنری و شکوفائی و پویائی آن هاست. بنابراین، مرزهای دقیق و مشخص علم سیاست را نمی توان به آسانی معین کرد. هیچ جنبه ای از زندگی اجتماعی نیست که با سیاست ارتباط نداشته باشد. علم سیاست در بسیاری از عرصه های پژوهش اجتماعی دخیل و سهیم است و با رشته های علمی مانند فرهنگ، تاریخ، اقتصاد، جامعه شناسی، روان شناسی اجتماعی، اخلاق، حقوق، آمار، جغرافی و رشته های دیگر پیوند تنگاتنگی دارد. پس علم سیاست را نمی توان به دلایل خاصی، محدود و یا انکار و سیاست زدائی کرد و بین فعالیت های فرهنگی، ادبی، هنری و سیاسی، دیوار غیرقابل عبوری کشید.

نهایتاً تاریخ علم سیاست، به بیش از ۲۵۰۰ سال می رسد اما هنوز هم این علم پیچیده است و عامل آن نیز حکومت های دیکتاتوری و سیستم سرمایه داری امروزی است که سبب شده اند اقلیتی بر اکثریت جوامع بشری به زور حاکمیت کنند؛ حاکمیتی غیرانسانی و غیرقابل پذیرش و تحمل! پس علم سیاست، هنوز در حالت تغییرات پی در پی و رشد و شکوفائی در جهت تحقق آزادی، برابری و عدالت اجتماعی است.

پس در تحولات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی؛ روشنفکران مسؤول و متعهدی که بین علم سیاست و فرهنگ و ادبیات و هنر دیواری نمی کشند نقش بسزائی دارند. از این رو، به طور کلی می توان گفت که روشنفکران نقش تعیین کننده ای در تحولات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و زندگی سیاسی ایفاء می کنند. بنابراین، انتقاد از فرهنگ غالب و نظام سیاسی و حاکمیت و تغییر آن به نفع بشریت، نه تنها وظیفه نیروهای سیاسی، بلکه از جمله وظایف نویسندگان و هنرمندان و تشکل های دموکراتیک آن ها هم هست. به خصوص آن ها، به هیچ وجه نباید در مقابل حاکمیت سانسور و اختناق، عقب نشینی کنند و صرفاً مشغول تخصص خود گردند. آن ها، باید با حاکمیت تبهکار و جانی، به مقابله سیاسی و فرهنگی و اجتماعی بر خیزند. تا چه برسد به حکومتی مانند حکومت اسلامی ایران، که کرامت انسانی و موجودیت انسانی را زیر سؤال برده و بیش از سه دهه است که گروه گروه از انسان ها را اعدام می کند.

اعدام، تنها یک مجازات نیست نابودی فیزیکی انسان و قتل عمد توسط سیستم قضائی حکومت است. در جنگ و درگیری و انقلاب و شورش و غیره، طبعی است که انسان ها کشته می شوند اما هنگامی که کسی به اسارت گرفته می شود، نباید به دست جوخه های مرگ سپرده شود. به خصوص حکومت اسلامی از فعالان اجتماعی، وکلاء، هنرمندان، نویسندگان، هم جنس گرا و زن و مردی که خارج از قوانین اسلام و حکومت اسلامی با همدیگر رابطه انسانی و عاطفی و عشقی برقرار می کنند را بی رحمانه دستگیر می کند و به بهانه «به خطر انداختن امنیت کشور» و «نظم عمومی» به زندان می اندازد و شکنجه و اعدام می کند. یا فعالان سیاسی را به دلیل مخالفت با حکومت، دستگیر و شکنجه و اعدام می کنند. هم چنین جوانانی را که به دلایل مختلف روحی و روانی و احساسی دست به بزهکاری زده اند در زندان نگاه می دارد و به محض این که ۱۸ ساله شدند اعدام می کند و... پس ما با یک حکومتی روبرو هستیم که غیر از زبان زور و خشونت و تجاوز و دزدی و اختلاس و آدم کشی، زبان دیگری سرش نمی شود. حکومتی که در قرن بیست و یک، به معنای واقعی ننگ بشریت است!

در حقیقت اعدام یک فرد، تنها به او محدود نمی شود، بلکه کل خانواده و نزدیکانش و به تبع آن کل جامعه را متأثر می سازد. به این اعتبار، مبارزه با مجازات اعدام، یکی از وظایف مهم روشنفکران و عرصه هنر و ادبیات هم است. در طول تاریخ تکامل بشر، فلاسفه و روشنفکران و جنبش های اجتماعی برای دفاع از حرمت و کرامت انسانی، سازمان های بین المللی به وجود آمده اند. سازمان هایی که هم بر اساس توافق ملت ها و هم دولت ها ایجاد شده اند. پیدایش، شکل گیری، تشکیل سازمان های بین المللی مانند سازمان ملل، سازمان عفو بین الملل، سازمان جهانی کار، سازمان جهانی کودک (یونیسف)، سازمان جهانی نویسندگان، سازمان جهانی گزارشگران و...، میان دولت ها و مستقل از دولت ها بین ملت ها، تابع قواعد حقوقی خاص خود هستند. اما متأسفانه عمده این سازمان ها اهداف و سیاست های دولت های قدرت مند را پیش می برند و آن طور که باید و شاید حتا به وظایف تدوین شده خود نیز پای بند نیستند.

به این ترتیب، مبارزه و تلاش برای لغو اعدام، بهره گیری از تجارب کشورهای که اعدام در آن ها لغو شده است و هم چنین علاوه بر مبارزه جنبش های سیاسی - اجتماعی و سازمان ها و احزاب سیاسی و نهادهای دموکراتیک و مدافع حقوق انسان ها، نویسندگان و هنرمندان نیز می توانند نقش بسزائی در جهت لغو قوانین ضدانسانی و وحشیانه سانسور و سرکوب و زندان و شکنجه و اعدام ایفاء کنند.

هدف این مقاله، مخالفت جدی و پایه ئی با پدیده شوم اعدام و دفاع از آزادی های بی قید و شرط بیان و قلم و اندیشه برای همگان است. به باور من، محدود کردن این آزادی ها به نویسندگان و روزنامه نگاران و هنرمندان، غیرمسئولانه و تنگ نظرانه و سکتاریستی است.

با این مقدمه، بحث خود را با نگاهی به مبارزه روشنفکران و فلاسفه علیه اعدام و چگونگی لغو آن در دنیای غرب، به ویژه به تجارب فرانسه در چند بخش ادامه می دهیم.

اعدام، شدیدترین و شنیع ترین سیاست علیه بشریت است. مجازات اعدام در طول تاریخ، از جهات مختلف به موازات سایر مسائل حقوق کیفری بسیار متحول شده است، چنان که اغلب در قوانین قدیم، جرایم بسیاری مشمول این مجازات می گردید و کیفیت اجرای آن بر حسب مورد و نوع و جرم و شرایط آن و گاه طبقه اجتماعی محکوم تفاوت داشت. شکنجه نیز یک رکن اصلی، قبل از اجرای اعدام بود. اما به تدریج قلمرو قانونی اعمال این مجازات به جرایمی از قبیل قتل های عمدی و یا اقدام علیه امنیت کشور و بعضی جرایم بسیار مهم دیگر محدود گردید و با گذشت زمان و با آگاهی بشر و مبارزه سیاسی - اجتماعی علیه قوانین ضدانسانی، اعدام در بسیاری از کشورها لغو گردید.

با گسترش مبارزه روشنفکران علیه اعدام، علم حقوق نیز تعمیق و گسترش یافت. علم حقوق، دانشی است که به تحلیل قواعد حقوقی و سیر تحول و زندگی انسان می پردازد. بدیهی ترین مفهومی که همه از حقوق و قانون دارند این است که

قواعد آن بر اشخاص تحمیل نشود و ایجاد همبستگی و اتحاد و توافق را در بطن خود داشته باشد. به عبارت دیگر، قوانین و حقوق باید به طور زیربنائی حافظ فرهنگ و روابط و مناسبات انسانی و حافظ حرمت و موجودیت آن ها باشد نه این که به نابودی انسان ها منجر گردد.

اعدام از جمله مسائلی است که از دیرباز مورد بحث فلاسفه و دانشمندان و به خصوص کیفر شناسان بوده و در دنیای معاصر نیز به دلیل احترام به حق حیات و کرامت و موجودیت انسان ها و تمایلات روزافزون انسان دوستی، دامنه بحث آن ابعاد گسترده تری یافته است.

شعر، تئاتر، ترانه، موزیک و سینما، در تحولات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی هر کشوری، نقش بسزائی ایفاء می کنند. از این رو، حکومت های دیکتاتوری، به شدت از تأثیر آن ها در افکار عمومی وحشت دارند.

اگر، نگاهی به نخستین متن های ادبی بشر تا متن های امروزی بیفکنیم؛ به قدرت هنر بیشتر پی می بریم. نسل های انسانی، آثاری که از خود به جا گذاشته اند؛ گذشته و آینده را در حال، به همدیگر پیوند می دهند. در این پیوند، انسان ها در دوره های مختلف شکست و پیروزی را تجربه می کنند و به نقاط ضعف و قوت آن ها پی می برند تا در مبارزه جاری از این تجارب بهره گیرند. برای این که انسان در گذر تاریخ خویش، با جهان و مسایل پیرامونی اش، همواره تلاش می کند علم و دانش و دستاوردهای خود را ارتقاء دهد اما راضی نمی شود و به همین دلیل، تلاش و پیکار خود را تداوم می بخشد. بنابراین، کنش هنری و اجتماعی، امری اجتناب ناپذیر است و انسان، میل بیشتری به تحول و ارتقای آن ها دارد. هنر و اندیشه ورزی و سیاست گزاری در کل، دستگاه فکری عظیم و بزرگی ست که میل انسان و خواست ها و نیاز هایش را به نمایش می گذارد.

به این ترتیب، هنر و ادبیات و سیاست برای هر فرد آدمی، بازآفرینی و بازسازی ذهن و فکر در راستای تحولات جهان شمول است. به عبارت دیگر، هنر و افکار خلاق و پویا، سدها و موانع و مرزها را می شکافند تا به وسعت جهان بشری خود را گسترش دهند. بنابراین، برای انسان مهم است تا به عرصه هنر و ادبیات و فرهنگ و سیاست در عرصه جهانی، دست پیدا کند، درباره شان تجزیه و تحلیل نماید، ببیند و از تجارب مثبت دیگران استفاده کند. جهانی که انسان گذشته را به آینده وصل کند و تصور ممکن از جهانی واقعی به دست دهد جهانی ست که برای همه شهروندان دل پذیر و جذاب و پویا و نیروبخش باشد. به این دلایل، هنر و ادبیات معاصر، باید دست به ریشه ها و اعماق زندگی بشر ببرد و با هر آن چه انسان را تحت فشار قرار می دهد و حقوق و آزادی های شهروندان را نقض و یا محدود کند به مبارزه جدی برخیزد.

هر چه بیش تر ما از هنر و ادبیات جهانی و دیگر مسایل مهم، شناخت داشته باشیم به همان نسبت، به چگونگی تغییر دنیای معاصر به نفع بشریت مصمم می شویم. تجارب و دستاوردهای جنبش ها و شخصیت های هنری و فرهنگی و ادبی جهان به ما می آموزد تا دیدگاه هایمان را نسبت به وضعیت موجود تدقیق و باز تعریف کنیم تا افق و چشم انداز روشن و قابل تحقق را به روی جامعه مان بگشاییم. بنابراین، حکومت ها از هنر پویا و خلاق و رو به پیش که به انسان امید و آرزو و نیرو و انرژی می دهد وحشت دارند و برای جلوگیری از رشد و گسترش و پیشروی آن در جوامع مختلف، سیاست های خاصی را به کار می گیرند.

در این میان، هنر و ادبیات و سیاست، کاری که می کند و تأثیری که می گذارد این است که با جهان و روابط پیرامونی اش ارتباط تنگاتنگی برقرار می کند و از جامعه تأثیر می گیرد و در تحولات جامعه تأثیر می گذارد. به این اعتبار، معرفت انسان نسبت به جهان، از زبان و قلم محلی و منطقه و کشوری فراتر می رود و مرزها را می شکافد تا با جهان ارتباط برقرار نماید.

طبقات حاکم و مسلط در یک ساختار اجتماعی نابرابر و تضادآمیز، برای سازگار کردن ذهنیت مردمان با شرایط موجود دردناک و رنج آور عینی، یعنی در جهت حفظ قدرت و ثروت و حاکمیت و منافع طبقاتی خود، همواره تلاش می کنند جلو تحولات فرهنگی، هنری، سیاسی و اجتماعی از پائین را بگیرند تا از بالا خواسته های خود را به مردم تحمیل کنند. اما این وضعیت همان طور که در امریکا، اروپا، خاورمیانه و ترکیه و نقاط دیگر جهان شاهدیم چندان قابل دوام نیستند. چرا که ناسازگاری ذهن و عین و موقعیت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی شهروندان است که کاخ های دیکتاتورها را در جهان، به لرزه درآورده است. بنابراین، آن هائی که تسلیم سازوکار قدرت و وضعیت موجود شده اند و آن هائی که جذب این وضعیت نشده اند و برای تغییر وضع موجود تلاش می کنند نوعی از ادبیات و هنر و سیاست متفاوت و پیشرو طبقاتی را اشاعه می دهند. به معنای واقعی گاهی یک فلم، یک شعر و ترانه و یا سرود جامعه را تکان می دهد. وحشت قدرت صاحبان قدرت نیز از همین هنرمندان و نویسندگان و فعالان اجتماعی و سیاسی ست که به طور پیگیر و مداوم برای تغییر نظم موجود به نفع بشریت و تحقق آزادی و برابری و عدالت اجتماعی می کوشند!

هگل، در مورد آزادی می گوید: «تاریخ جهان چیزی نیست مگر پیشرفت آگاهی از آزادی». بنابراین، دیدگاه ها در مورد آزادی بسیار زیاد است و هر متفکری با توجه به اهمیت و ضرورتی که برای آزادی دارد عرصه های متفاوتی در پیش گیرد. برای مثال، جان لاک، برای تعریف آزادی از حق به عنوان ایجادکننده آزادی شروع می کند، در حالی که چارلز منتسکیو بحث آزادی را از قدرت به عنوان مهم ترین خطر و تهدید برای آزادی آغاز می کند.

یا کارل مارکس، در مقاله «سانسور و آزادی مطبوعات» به زیبایی و شاعرانه، می گوید: «شما تنوع لذت بخش و غنای پایان ناپذیر طبیعت را می ستائید. از گل سرخ نمی خواهید بوی بنفشه بدهد. پس چرا روح انسان، این ارزشمندترین ثروت، باید تنها به یک شکل وجود داشته باشد؟... فروتنی عام ذهن همانا خرد است، یعنی همان آزادی عمومی اندیشه که به هر چیز مطابق با ماهیت ذاتی آن چیز واکنش نشان دهد.» مارکس در همین مقاله، در جای دیگری، می گوید: «... در قانون سانسور آزادی مجازات می شود. قانون سانسور بدگمانی علیه آزادی است...»

در عصر مدرن امروزی، کسانی که خود را صاحب جهان می دانند و برای این تصاحب میلیون ها انسان را کشتار می کنند آیا یک هنرمند، روشنفکر، محقق، فعال سیاسی و اجتماعی انسان دوست، برابری طلب و عدالت جو می تواند در برابر آن، سیاست سکوت اختیار کند؟ به عقیده من، بی تردید باید به هرگونه بی عدالتی و نقض حقوق انسان ها، با صدای بلند و با قامتی استوار اعتراض کرد! چرا نباید انسان های متفکر و صاحب نظر، علیه کینه و نفرت، جنگ و خونریزی، سانسور و سرکوب، زندان و شکنجه و اعدام موضع نگیرند و با کشیدن مرزهای کاذب بین فعالیت های فرهنگی ادبی و هنری و سیاسی، راه حرکت به سوی آزادی و زیبایی ها را هموار نسازند؟!

سه شنبه بیست و یکم آبان [عقرب] ۱۳۹۲ - دوازدهم نومبر ۲۰۱۳

ادامه دارد